

## دفاع از غدیر

«در کلام عارف سترگ مرحوم آقا محمد رضا قمشہ ای (صہبا) ﷺ»

دکتر خلیل بہرامی قصرچمی، مرزبان کریمی سورشجانی

ہمان گونه کہ خوانندگان محترم مستحضرنند، چہ بسا علما و بزرگانی کہ در عین مقام شامخ علمی در بیان حقیقت کوتاہی نمودہ و تعصبات عقیدتی و مذہبی یا قومی و یا ہر چہ آن را بنامیم، روح علمی ایشان را خدشہ دار کردہ است. یکی از این اجلّہ علما، مرحوم فخر رازی، صاحب تفسیر کبیر است کہ اکثر طالبان معارف حقّہ الہیہ و کسانی کہ سلوک علمی در این وادی دارند، او را در عظمت علمی وحدت ذہن می شناسند. وی در اشکال کردن بہ مطالب و تطوّر مطالب، در قوہ حافظہ و فاکرہ و دلیل آوردن و یا بہ قولی دلیل تراشی در مقابل دیگر بزرگان، از ہر قوم و فرقہ، زبانزد محافل بودہ و نام «امام المشککین» را بر خود، بہ میراث بردہ است.

یک نمونہ از کارہای او شرح کتاب اشارات و تہیہات بوعلی سینا است کہ در راستای کارہای امام محمد غزالی است کہ کتاب مقاصد الفلاسفہ را نگاشت تا بیان کند کہ از مسایل فلسفی آگاہ است. سپس کتاب تہافت الفلاسفہ را در ردّ آن مسایل نوشت و ضربہ ای بر پیکر علوم عقلی زد کہ تا قرن ہا پس از آن نیز جبران نشد. فخر رازی در صدد نوشتن شرح بر کتاب شیخ الرئیس بودہ بلکہ در فکر جرح

آن، و همچون امام محمد غزالی، گرفتن اشکالات و ایراد کردن بر آن، و در نتیجه، تخطئه علوم عقلی در بین مردم بوده است.

از نمونه کارهای دیگر این دانشمند ایراد بر ولایت و امامت مولی الموحدين امام المتقين حضرت علی بن ابی طالب «سلام الله و ملائکته و جمیع المؤمنین علیه» است که اگر علی علیه السلام جانشین بلا فصل حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است چرا صریحاً خداوند متعال در قرآن اعلام نکرده است؟ و بدین وسیله عقیده اهل تشیع را در جانشینی و وصایت رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد خدشه قرار داده و بر آن ایراد گرفته است و به این هم بسنده نکرده، بلکه به این گروه که منادی اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله در طول دوران بوده اند، یعنی اسلامی که به عنوان یک مکتب نظام بخش زندگی بشریت، که ایمان و هجرت و جهاد و شهادت در آن، پویایی، تحرک و هدفمندی جامعه را به ارمغان می آورد به عنوان «روافض» - به معنی از دین خارج شدگان - یاد کرده و نشان داده است که تعصب چگونه بینش صحیح را از آدمی می گیرد، حتی اگر «امام فخر رازی» باشد؛ «اللهم اجعل عواقب امورنا خیراً».

سخن او در ایراد بر عقیده تشیع و تعبیر از این گروه مظلوم این گونه است:

... یحتمل ان یقال لو نصّ الله تعالی، علی امامة شخص معین،

لاستنکفوا عن طاعته و لتمرّدوا... و کیف یبعد ذلك؟

و الروافض<sup>۱</sup> یقولون انّ الله تعالی لما نصّ علی امامة علی علیه السلام، تمرّدوا

القوم و أبوا طاعته، و اظهروا منازعته و مخالفته.

و اذا اثبت هذا، فنقول: المقصود من نصب الامام، رعاية مصلحة

الخلق، فلما علم الله تعالی أنّ التنصيص، یفضی الی الفتنة و اثاره

المفسدة، كان الاصلح ترك التنصيص وتفویض الأمر الی اختیارهم.<sup>۲</sup>

۱- روافض جمع رافضی: گروهی از شیعیان که با زید بن علی بن حسین علیه السلام بیعت کردند و بعد بدو گفتند از ابوبکر و عمر تبری کن تا با تو همراهی کنیم و چون زید امتناع کرد او را ترک گفتند و تنها گذاشتند تا حجاج وی را شهید کرد. اهل تسنن تمام فرقه های شیعه را رافضه یا رافضی می گویند، زیرا که شیعه رأی اصحاب را در بیعت با ابوبکر و عمر رد کردند و امامت را بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله، خاص علی بن ابی طالب علیه السلام دانستند. (عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید (یک جلدی)، حرف راء، ص ۶۳۸) ۲- ترجمه: «در مورد وجوب نص بر امامت شخص معین، که شیعه بدان قابل است و کسی را جز علی علیه السلام

همان گونه که اهل فکر و ذوق مشاهده می کنند، اگر این ایراد بر عقیده تشیع گرفته شود باید بر بعثت تمامی انبیا و مرسلین ایراد وارد کرد؛ چرا که حضرت ابراهیم علیه السلام و دیگر انبیا عظام علیهم السلام نیز تنصیب خداوند متعال بوده اند و مستقیماً از سوی حضرتش مبعوث شده اند ولی مردم تمرد ورزیدند و از پیروی و متابعت آنان خودداری کردند و حتی علناً مخالفت خود را به شکل های مختلفی که در قرآن کریم و یا در تاریخ انبیا و دیگر منابع موجود است، ظاهر کردند. اگر این مخالفت و عدم متابعت، دلیل باشد بر این که خداوند امر نبوت و رسالت را، به این جهت، در اختیار امت گذاشته و به جای انتصاب از سوی خود، انتخاب مردم را شایسته دیده است بحث انبیا زیر سؤال می رود.

دیگر این که ایراد امام فخر بر مسأله «وجوب اثبات عصمت امام علیه السلام» است که اول باید به این اصل رسید و پاسخش را از وی خواست؛ زیرا اگر وجوب ثبوت عصمت امام حلّ شد، این نوع ایرادات محلی برای بحث پیدا نمی کند. به عبارت دیگر، اگر ما با دلیل و برهان ثابت کردیم که امام و جانشین رسول خدا باید معصوم باشد و عصمت و علم بدان، از امور غیبیه و خفیه است که غیر از خداوند کسی بدان راه ندارد، نتیجه آن می شود که امام و خلیفه باید مخصوص از سوی خداوند باشد.

آنچه که مرحوم آقا محمد رضا قمشه ای در جواب امام فخر رازی فرموده است

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در این باره نمی شناسد احتمال آن نمی رود که گفته شود اگر خداوند شخص معینی را به امامت برگزید، مردم [چون به انتخاب و رأی خودشان نیست] از اطاعت و پیروی وی سر باز زنند و خصومت و مخالفت با او را پیشه گیرند؟ بعید به نظر نمی رسد؟

در حالی که روافض [مقصود فخر رازی شیعیان است] می گویند: خداوند چون علی علیه السلام را بر امامت برگزید، مردم از پیروی او تمرد کرده و از فرمان او سرپیچی نمودند و بنای دشمنی و مخالفت را گذاشتند.

اگر این مسأله [که مردم در مقابل کسی که انتخاب خودشان نیست به مخالفت بر می خیزند، حتی اگر انتخاب خدا باشد!] ثابت شده، می گوییم: مقصود از نصب امام، رعایت مصلحت خلق است، و خداوند می دانسته که اگر کسی را، خود، به امامت نصب نماید، باعث فتنه و برپایی مفسده و تباهی می شود و شایسته تر آن است که کسی را نصب ننماید و کار را به انتخاب خود مردم واگذارد.

(رازی، امام فخر، تفسیر کبیر، جلد ۱۱ و ۱۲، تفسیر سوره مانده، ص ۱۳۹. نقل به مضمون با توجه به نوشته دیگر ایشان در همین مورد در برخی از مصنفاتشان، به قلم سید علی اکبر طباطبایی در مقدمه رساله الخلافه، نسخه ۳۱۱ ج الهیات، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)

بسی فراتر از این پاسخ‌هاست. او در ابتدای رساله، طریق پاسخگویی خود را براساس سلوک علمی و تزلعی که در علوم عقلیه و عرفانیه داشته گذاشته و فرموده است:

تقرير آخر من تعيين موضوع الخلافة الكبرى بعد رسول الله ﷺ  
ببراهين عقلية مستفادة من اذواق المكاشفين و اصول عرفانية  
مأخوذة عن طريق الحق و اليقين.<sup>۱</sup>

پس از این تمهید ما به بررسی واژه خلافت می‌پردازیم:

خلافت، به معنای نیابت از غیر است که در اثر غیبت منوب عنه یا در اثر مرگ یا عجز وی و یا به علت شرافت نایب، یعنی به سبب شرافت خلیفه و جانشین، تحقق می‌یابد و سرچشمه و منشأ جانشینی اولیای الهی در زمین از سوی خداوند همین شرافت و بزرگواری انسان در نزد او بوده است که در قرآن کریم بدان اشاره فرموده است:

﴿و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة، قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يفسك الدماء و نحن نسبح بحمدهك و نقُدّس لك، قال اني اعلم ما لا تعلمون﴾<sup>۲</sup>

و یا:

﴿و هو الذي جعلكم خلائف الارض و رفع بعضكم فوق بعض درجات ليلوكم في ما اتاكم، ان ربك سريع العقاب و انه لغفور رحيم﴾<sup>۳</sup>

و به همین جهت است که مفسران خلافت را منحصر در حضرت آدم عليه السلام ندانسته‌اند بلکه فرزندان و مجموعه ذریئه او را نیز در این امر شریک دانسته‌اند بدین

۱- ترجمه: «بیانی دیگر در تعیین موضوع خلافت کبری پس از رسول خدا ﷺ که با استفاده از استدلالات برهانی و اصول عرفانیه‌ای که از طریق دریافت‌های اهل کشف و حق یقین به دست آمده است.»

۲- بقره / ۳۰. ترجمه: «[به یاد آر] آن‌گاه که پروردگار تو به ملائکه فرمود: من در زمین خلیفه برگماردم، ملائکه گفتند: پروردگار! می‌خواهی کسانی را بگماری که فسادکنند و در زمین خون‌ها بریزند و حال آن که ما خود تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم؟ خداوند فرمود: من می‌دانم چیزی [از اسرار خلقت بشر] که شما نمی‌دانید.»

۳- انعام / ۱۶۵. ترجمه: «و او [خدایی] است که شما را جانشین گذشتگان اهل زمین مقرر داشت و رتبه بعضی را از بعضی بالاتر قرار داد تا شما را در این تفاوت رتبه‌ها، بیازماید، که همانا خدا سخت زود کیفر و بخشنده و مهربان است.»

معنا که انسان در اسماء حسنی و صفات علیای الهی، خلیفه و جانشین خداوند در زمین است و هر انسانی به مقدار سعه وجودی و قابلیت و استعداد خود، بهره‌ای از آن اسماء و صفات برده است و قهراً حضرات معصومین علیهم‌السلام، از انبیاء و ائمه، مطهرتشان نسبت به سایر انسان‌ها اکمل است و آنان در اظهار صفات و اسماء حق بالاتر از دیگران بوده و هستند؛ به ویژه در مورد حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان شیعه علیهم‌السلام، مخصوصاً حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، وارد شده است که نمود اتم و اکمل صفات و اسماء حضرت حق‌اند.

خلاصه آن که هر موجودی مظهری از مظاهر حق است؛ خصوصاً انسان که خدا صفت است و در قرآن کریم آیات متعددی بر این گواه است و خلیفه الله بودن انسان را تأیید می‌کند، از جمله:

﴿هو الذی جعلکم خلائف فی الارض، فمن کفر فعليه کفره و لا یزید الکافرین کفرهم عند ربهم الا مقتاً و لا یزید الکافرین کفرهم الا خساراً﴾<sup>۱</sup>

و یا آیه مبارکه:

﴿ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم لننظر کیف تعملون﴾<sup>۲</sup>

و یا آیه مبارکه:

﴿یا داوود انا جعلناک خلیفه فی الارض، فأحکم بین الناس بالحق و لاتتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب﴾<sup>۳</sup>

و به علت همین خلافت است که خداوند به انسان اسماء را تعلیم فرموده و بر و

۱- فاطر / ۳۹. ترجمه: «اوست [خدایی] که شما را در زمین جانشین قرار داد، اینک هر کس کافر شود، زبان کفر بر خود اوست و کفر کافران نزد خدا چیزی جز خشم و غضب حق نیفزاید و کفر کافران چیزی جز خسارت و زبان بر آنها نخواهد افزود.»

۲- یونس / ۱۴. ترجمه: «پس ما بعد از [هلاک] آنها شما را در زمین جانشین کردیم تا بنگریم که تا چه حد عمل خواهید کرد.»

۳- ص / ۲۶. ترجمه: «ای داود، ما تو را در روی زمین مقام خلافت دادیم تا میان خلق خدا، به حق حکم کنی و هرگز هوای نفس را پیروی نکنی که تو را از راه خدا گمراه سازد، و آنان که از راه خدا گمراه شوند چون روز حساب را فراموش کرده‌اند به عذاب سخت معذب خواهند شد.»

بحر را در برابر او رام و مسخر ساخته و قدرتی به او اعطا نموده که قادر است در کاینات دخل و تصرف کند، ابداع و اختراع نماید و از رموز و اسرار خلقت آگاه شود و پرده بردارد و به حکومت و قضاوت پردازد.<sup>۱</sup>

حال که سخن بدین مقام رسید شایسته است برای تعمق و تأمل بیشتر، مطلب بسیار مهمّ دیگری را که خلافت انسان از طرف خداوند منوط بدان است، عنوان نماییم و آن مسأله «قرب به حق» است.

قرب آدمی به حق، قرب وجودی است، زیرا حق را ماهیتی نیست، حدّی نیست، در مکان و در زمان نیست، بلکه او محیط و حاکم و خالق همه چیز است و با همه چیز معیت قیومی دارد و بر همه احاطه و جود دارد، پس او «نزدیک‌ترین نزدیک‌ها» به همه چیز است، زیرا همه چیز معلول و مخلوق اوست، همه چیز تجلّی و جلوه و ظهور و مظهر اوست و هیچ حجابی میان حق و خلق نیست، چون هر حجابی به وجهی آئینه جمال اوست. پس او به طور یکسان به همه چیز قریب است و در همه چیز متجلّی است.

به عبارت دیگر، ولی مطلق است. ولایت مطلقه حق همچون چتری از رحمت است که بر ممکنات سایه افکنده و از وجود بهره‌مندشان ساخته است. بنابراین، وجود ممکنات از اشرف تا اخس، از عالی تا دانی و از عقل تا هیولانی، همه، نور و ظهور و تجلّی و نمود واحد حق‌اند، و حق را شریکی نیست، مثلی نیست، ندی نیست و شبیهی نیست. در نتیجه، حق را حجابی نیست، یعنی او قریب و محیط و به هر چیزی اقرب و اولی است و همه چیز متولّی به ولایت اوست، همه چیز متجلّی به تجلّی فعلی و اشراقی اوست و او نور همه چیز است، زیرا: «انه بکلّ شیء محیط»<sup>۲</sup>، «انّ الله علی کلّ شیء شهید»<sup>۳</sup>، «انّ ربی قریب مجیب»<sup>۴</sup>، «الله نور السموات و

۱- قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۲، صص ۲۸۶ - ۲۹۰.

۲- فصلت / ۵۴. ترجمه: «به راستی او - تعالی - بر همه موجودات عالم احاطه کامل داشته است.»

۳- حج / ۱۷. ترجمه: «به راستی خداوند تعالی، بر احوال همه موجودات عالم [بصیر و] گواه است.»

۴- هود / ۶۱. ترجمه: «به راستی پروردگار من به همه نزدیک است و دعای خلق را اجابت می‌کند.»

الارض<sup>۱</sup>، «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن...»<sup>۲</sup>

بنابراین، قرب به حق، وصف انسان سالکی است که به مقام ولایت رسیده و از تنگنا و ظلمات انانیت رسته و به مرحله تسلیم محض و فنای در حق رسیده است و به بقای حق، بقا یافته است، تعینات را نفی کرده، محدودیت ظلمات و حجاب‌ها را طی کرده و به مقام خلافت الهیه در اسماء و صفات رسیده و آینه‌ای از اسماء و صفات حق شده، به طوری که دیدن او دیدن حق است، شنیدن او شنیدن حق است، کلام او کلام حق است، فرمان او فرمان حق است، غضب او غضب حق است، و رضایت او رضایت حق است و او به راستی «ولی الله» است.

پس از این خلافت، خلافت در ظهور است؛ ظهور اسماء و صفات، ظهور کمالات ذات. این خلافت، خلافت در ظاهر است، زیرا ذات حق، منزّه و مقدّس است از تعین و کثرت، منزّه و مقدّس است از امکان و ممکن، منزّه و مقدّس است از اسم و رسم، و ذات حق، باطن است در عین ظهور.

این جاست که باید به پیروی از خلیفه الله الاعظم «ارواحنا فداه» چنین سرود: «یا باطناً فی ظهوره و ظاهراً فی بطونه»؛ ای آن که در عین پیدایی ناپیدایی و در عین ناپیدایی پیدایی.<sup>۳</sup>

### نتیجه

استاد کل و عارف بالله الاعلی، آقا محمدرضا قمشه‌ای اصفهانی، مبحث خلافت پس از رسول الله ﷺ را ضمن بیان شش مقدمه تبیین فرموده‌اند که ما در این جا نتایج حاصله را، به صورت خلاصه، در چهارده بند تقدیم می‌کنیم:

**الف:** چون حضرت ختمی مرتبت، خاتم الانبیاء است باید شریعتش دایمی باشد.  
**ب:** باید علم او اوسع و اکمل از جمیع باشد و مأخذ علم او مقام اعیان ثابته و اسماء و صفات است و مقام فناء او مقام احدیت می‌باشد.

۱- نور / ۳۵. ترجمه: «خداوند متعال، نور [وجودبخش] آسمان‌ها و زمین است.»

۲- حدید / ۳. ترجمه: «او - تعالی - اول و آخر هستی و پیدا و پنهان [وجود همه] است.»

۳- موسوی خمینی، امام روح الله، مصباح الهدایه... ترجمه: احمد فهری، ص ۱۰۶.

ج: باید قدرت کامل بر اقامه حجّت بر حقانیت طریقه خود داشته باشد و پس از آن، معاندان را به قوه قهریه تسلیم کند.

د: موجودی که رابط بین حقّ و خلق می‌باشد؛ او «قطب» است.

ه: خلیفه رسول خدا ﷺ نیز باید همان قدرت و اقتدار او را داشته باشد، چون قائم مقام اوست.

و: چون شریعت خاتم، دایمی و کامل است، پس انقطاع ثبوت تشریح، مُلازم انقطاع ولایت نیست.

ز: پس از پیامبر ﷺ باید صاحب اسم اعظمی در عالم باشد تا وارث شرع احمدی و مقام علم او باشد.

ح: چنین شخصی، که صاحب اسم اعظم و وارث شرع احمدی و مقام علم او ﷺ است، امام زمان و قطب دایره امکان است و در مقام بیان حلال و حرام و معارف الهیه و اقامه حجّت و برهان و پس از آن می‌تواند قیام به سیف کند.

ط: قطب وقت واحد است و هرگز متعدّد نمی‌شود.

ی: خلافت و رسالت به ظاهری و باطنی و اعلم و اعقل منقسم نمی‌شود و این خود دلیل دیگری بر واحد بودن قطب است.

ک: تعیین چنین خلیفه‌ای فقط از جانب حقّ است، چون تنها حقّ بر باطن‌ها علم دارد و معصوم را می‌شناسد، یعنی خلیفه رسول خدا ﷺ باید همانند او ﷺ باشد و شناخت معصوم، تنها، فعل خداوند است.

ل: پیامبر ﷺ به اذن حقّ و از طریق وحی، با قاطعیت خلیفه خود را معرفی نموده است.

م: خلیفه مأمور به ابلاغ احکام نبی ﷺ است و بر او نیست که حلال رسول ﷺ را حرام کند و یا حرام رسول ﷺ را حلال کند، پس او فقط مأمور به تبلیغ احکام نازل بر رسول ﷺ است. لذا این که عمر بن خطاب، حکم به تحریم مُتعتین نموده است، بهترین دلیل بر بُطلان خلافت اوست.

ن: عمر بن خطاب و ابوبکر از یک سو در مقابل نصّ، اجتهاد کردند، و از سوی دیگر، به برتری علی علیه السلام اقرار نمودند، پس زعامت آنها باطل است.



نتیجه این که تعیین خلیفه به عهده مردم نیست، بلکه امر الهی است و به همین سبب علی علیه السلام خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله است و بر این امر آیات کریمه قرآمی و احادیث شریفه نبوی صلی الله علیه و آله گواه است.<sup>۱</sup>

تا جان دارم مهر تو خواهم ورزید      وز دشمن بدخواه نخواهم ترسید  
من خاک کف پای تو در دیده کشم      تا کور شود هر آن که نتواند دید

### منابع و مأخذ

- ۱- آشتیانی، سید جلال الدین، ۱۳۵۸ هـ.ق، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، دانشگاه مشهد.
- ۲- آشتیانی، سید جلال الدین، ۱۳۴۶ ش، شواهد الربوبیة، مقدمه، دانشگاه مشهد.
- ۳- احتشام الدوله، عبدالعلی میرزا، ۱۳۰۶ هـ.ق. نسخه شماره ۱۸۱۸، حاشیه بر اشارات و تنبیهاات، تهران، کتابخانه مرکزی مجلس شورای اسلامی، خطی.
- ۴- اقبال آشتیانی، عباس، شهریور ۱۳۲۵ ش، مجله یادگار، سال اول، شماره اول.
- ۵- امام خمینی، سید روح الله الموسوی، ۱۳۷۳ ش، مصباح الهدایة الی الولاية و الخلافة، تهران، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رضی الله عنه، چاپ دوم.
- ۶- بروجردی، میرزا محمود بن ملاصالح، مجموعه شماره ۵۷۵۹، کتابخانه ملک، وابسته به آستان قدس رضوی علیه السلام، خطی عکسی.
- ۷- بهرامی، محمدعلی، ۱۳۴۵ ش، جغرافیای شهرستان شهرضا (قمشه)، شهرضا، ندا.
- ۸- بهرامی، قصرچمی، خلیل، ۱۳۷۶-۱۳۷۷ ش، بررسی احوال و آثار حکیم متاله آقا محمدرضا قمشهای (رساله دکترای)، بلاطبع.
- ۹- تهرانی، آقا بزرگ، ۱۴۰۴ هـ.ق، نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، مشهد، دارالمرتضی للنشر، چاپ دوم.

۱- آشتیانی، سید جلال الدین، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، صص ۱۹۶-۱۹۹.  
۲- کریمی سورشجانی شهرکردی، مرزبان، نگاهی به رساله ولایت و خلافت کبری از آقا محمدرضا قمشهای، بلاطبع، صص ۶-۱۰.

- ۱۰- رازی، محمد شریف، ۱۳۵۲ ش، گنجینه دانشمندان، تهران، اسلامیه.
- ۱۱- صدوقی «سها» منوچهر، ۱۳۵۴ ش، رساله الولاية، آقا محمد رضا صهبای قمشهای، قزوین، مطبعة نور.
- ۱۲- طباطبایی، سید علی اکبر، ۱۳۱۱ هـ ق، نسخه شماره ۳۱۱ ج هیات (مجموعه حواشی آقا محمد رضا قمشهای و میرزا هاشم اشکوری بر فصوص الحکم)، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- ۱۳- قرآن کریم.
- ۱۴- قمشهای، آقا محمد رضا، رساله در موضوع الخلافة الكبرى، کتابخانه ملک وابسته به آستان قدس رضوی ع.ا.س.، شماره ۲۲۳۹، خطی.
- ۱۵- قمشهای، آقا محمد رضا، ۱۳۱۵، رساله الخلافة الكبرى (همراه رساله بین الرأیین... فارابی، تهران، چاپ سنگی.
- ۱۶- قیصری، داود، ۱۳۵۷ ش، رسائل قیصری با حواشی عارف قمشهای، با تصحیح و مقدمه و تعلیق سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
- ۱۷- کریمی، مرزبان، بلاطبع، ۱۳۷۷ ش، مقاله «نگاهی به رساله ولایت و خلافت آقا محمد رضا قمشهای».
- ۱۸- مدرس گیلانی، مرتضی، تذکرة الحكماء، نسخه اصل.
- ۱۹- مدرس چهاردهی، مرتضی، ۱۳۵۳ ش، تاریخ فلاسفة اسلام، تهران، فروغی.
- ۲۰- مطهری، مرتضی، ۱۳۵۷ ش، خدمات متقابل اسلام و ایران، قم، انتشارات صدرا.

\*\*\*